

## غرب‌ستیزی مردم ایران و بحران عقلانیت غرب پرستان در گفت‌وگو با استاد یعقوب توکلی

### مقدمه

غرب‌پرستی در ایران پس از مشروطه، ارتباطی بنیادین با خودباختگی فرهنگی دارد. در واقع غرب‌پرستی نوعی تمایل مبتنی بر احساس حقارت و فارغ از اندیشمندی است که زمینه‌های آن: غفلت، فقدان اندیشه، نابخردی در بینش و روش، بی‌فرهنگی، بی‌هویتی و گمگشتگی نشانه‌های تاریخی است. در عصری که تمامی وجوه استعماری، استکباری و استبدادی غرب از پرده ابهام به در آمده و برای اغلب اهل فکر و اندیشه، دست‌چدنی غرب و غربیان از پشت دستکش‌های مخملین عیان شده است، شاید از دیدگاه عده‌ای ضرورت بحث در باره غرب‌پرستی یا به تعبیر قدما غرب‌زدگی، بی‌معنا باشد. ولی از آنجایی که هنوز عده‌ای قبله آرزوهای خود را رو به سوی غرب نهاده‌اند و باور ندارند که عصر غرب‌پرستی حداقل در ایران به سر آمده، پرداختن بدان از وجوه متفاوت ضروری است. در این فضا باید توجه داشت انقلاب اسلامی ایران آغازگر عصر جدیدی در دوران سیطره غرب است و آثار تحقق آن، جهان غرب و غرب‌پرستان داخلی را به مخاطره انداخته است. ملت





ما باید بدانند که اکنون صرفاً با وجه سیاسی تمدن غربی یعنی امپریالیسم رو در رو نیست. این گونه نیست که گفته شود «ما فقط با دندان‌های گول می‌جنگیم و به بقیه اعضایش کاری نداریم.» آیا می‌توان فقط با دندان‌های گول جنگید و با مغز آن کاری نداشت؟ در عصر انقلاب اسلامی غرب پرستان داخلی به منزله مغزهای این گول عمل می‌کنند و خلاصی از چنگال‌ها و دندان‌های این گول در داخل، جز از طریق مقابله با این مغزهای سرسپرده امکان ندارد. خمینی کبیر در سال ۶۰ عمیق و دقیق به ما هشدار داد که:

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم؛ لیکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌های نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند. ملت عزیز ایران و سایر کشورهای مستضعف جهان اگر بخواهند از دام‌های شیطنت‌آمیز قدرت‌های بزرگ تا آخر نجات پیدا کنند چاره‌ای جز اصلاح فرهنگ و استقلال آن ندارند.<sup>۱</sup>

درک غرب و شناخت جریان‌ات خاصی که به دنبال وابسته کردن نظام جمهوری اسلامی است می‌تواند ما را در مواجهه ناگزیر با غرب کمک شایانی نماید؛ برای این منظور بر آن شدیم تا با دکتر یعقوب توکلی تحلیل‌گر تاریخ معاصر ایران به عنوان محقق و متفکری که همواره در آثار خود نقد ماهیت جریان غرب‌زدگی در کشور را مورد توجه قرار می‌دهد، به گفت‌وگو بنشینیم. نکات عمیق و دقیقی در مورد شناخت آبشخورهای اندیشه این جریان و عملکرد آنها در تاریخ معاصر ایران وجود دارد که امیدواریم برای خوانندگان مفید باشد. زحمت این گفت‌وگو و تدوین آن با دو تن از دانش‌پژوهان حوزه انقلاب اسلامی آقایان: عیسی مولوی وردنجانی<sup>۲</sup> و حسین شاهوردلو<sup>۳</sup> بود.

فصلنامه پانزده خرداد

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷-۴۴۶.

۲. دانشجوی دکتری انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی

۳. دانشجوی دکتری انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی

## اسباب و علل پیدایش پدیده غرب‌ستیزی و امریکاستیزی در بین مردم ایران، به خصوص در اوایل انقلاب اسلامی چه بود؟

در خصوص مسئله غرب‌ستیزی در جامعه ایران باید به تاریخ روابط غرب با سرزمین ما توجه کرد، چه بخواهیم با غرب به معنای غرب امپریالیستی روبه‌رو بشویم و چه غرب به معنای انگلستان، روسیه، امریکا و آن قدرت قاهر سرمایه‌داری جهانی که به اصطلاح مفهوم غرب را دارد. در وهله اول آشنایی ایرانیان با غربی‌ها در حمله غربی‌ها به سرزمین ماست. وقتی یک دریاسالار پرتغالی با نیروی توپخانه و تفنگ جدید آمد و جزایر منطقه خلیج فارس را غارت کرد و خیلی از سرزمین‌ها را به آتش کشید و اموال فراوانی را به غارت برد، در واقع دوره استعمار غارت‌گرانه شکل گرفت.

غربی‌ها روند غارت‌گری را در ایران شروع کردند؛ منتها چون قدرت پرتغالی‌ها خیلی تداوم پیدا نکرد صد سال بیشتر نتوانستند در خلیج فارس باقی بمانند. لذا اولین برخورد ما با غربی‌ها حمله بی‌رحمانه آنها به سرزمین ماست. بعد از این جریان ایران با انگلیسی‌ها در خصوص جنگ با پرتغالی‌ها به تفاهم رسید. در اینجا ایران از حس رقابت انگلیسی‌ها در منطقه استفاده کرد و آنها کمک کردند به جنگ ایران در جزایر منطقه با پرتغالی‌ها و خود انگلیسی‌ها بعد از این در منطقه باقی ماندند.

در دوره‌های بعد که قدرت تفنگ و قدرت توپخانه در غرب گسترش پیدا کرد ما اولین ضربات آن را از طرف روس‌ها خوردیم و روس‌ها به سرزمین‌های ما حمله کردند. در دوره صفویه، در دوره نادر و در دوره کریم‌خان روس‌ها برای تصرف سرزمین ایران بارها به کشور ما حمله کردند. در جنگ‌های میان ایران و روس در زمان فتحعلی شاه دوباره با غرب درگیر شدیم؛ در این زمان کل غرب علیه ما متحد شد. از نامه «ولتر» فرانسوی به امپراتوری روسیه که آنها را تشویق می‌کند به جنگیدن با ما، به عنوان پیروان فرقه محمدی<sup>۱</sup> تا خیانت انگلیسی‌ها در قراردادهای مختلف این دوره و کمک به روسیه شواهد این مدعاست. ما در این زمان تلاش کردیم از فرانسوی‌ها در این عرصه کمک بگیریم ولی فرانسوی‌ها خیانت کردند یعنی همراهی نکردند و ما موفق نشدیم آنها را به بازی خودمان بگیریم.

این دوره‌ای است که ما ناتوانیم نسبت به غرب و قدرت تفنگ و سیاست در غرب

۱. رک: مینو صمیمی، محمد در اروپا، ترجمه عباس مهرپویا، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۳ و عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۱۰۳-۹۹.





گسترش پیدا کرده و اقتصاد آنها پیشرفته تر شد. ما در اینجا وارد دوران عقب ماندگی شدیم و حالا فاصله ایران با آنها هر لحظه افزایش پیدا می کرد. در این دوره غرب، هر آنچه از خشونت توانست علیه ایران اعمال کرد، هر آنچه از تصرف سرزمینی توانست علیه ما اعمال بکند اعمال کرد. شما می بینید جنایاتی که انگلیسی ها در ایران انجام دادند، تجزیه سرزمینی که انجام دادند؛ در تجزیه افغانستان، در تجزیه هرات، مناطق بلوچستان جنوبی، در تجزیه بحرین و احساء، تجزیه مناطق ماوراء شط العرب و خود شط العرب، در تجزیه مناطق شمالی و اینکه در کمک به عثمانی در تصرف مناطق ایران فعالیت کردند.

لذا می بینیم انگلیسی ها عموماً یا علیه ما اقدام کردند یا به ضرر ما با دیگران تفاهم کردند و نه تنها اعمال دشمنی کردند بلکه اعمال رفتار غارت گرانه نیز کردند. این رفتار غارت گرانه در انعقاد قراردادها، در اتخاذ تصمیمات جدید کاملاً مشهود بود. مثلاً به عنوان نمونه در ایران یک آرزوی بسیار مهمی به راه افتاد به نام «آرزوی ساخت راه آهن». تمام مطالعات کارشناسی و حتی تصور تاریخی آن زمان ساخت راه آهن در مسیر راه ابریشم بود. انگلستان همه انرژی خود را خرج کرد تا مسیر راه آهن شرقی و غربی ایران ساخته نشود. چرا؟ چون اگر این مسیر ساخته می شد ما اینجا اهمیت استراتژیک پیدا می کردیم. اهمیت استراتژیک ایران باعث می شد که قدرت نیروی دریایی انگلستان و قدرت تأثیر گذاری تجاری آنها بر اقتصاد جهان کاهش پیدا کند. در حالی که ترانزیت کالا در آن زمان عمدتاً در تصاحب نیروی دریایی انگلستان بود. همچنین با توجه به این سیاست، انگلستان اجازه نداد راه آهن برلین - استامبول - بغداد به کویت ساخته شود. چرا؟ چون انگلیسی ها در رقابت استراتژیک با آلمان ها رضایت نمی دادند که آلمان ها بتوانند از طریق خط آهن، خودشان را به سرعت به خلیج فارس برسانند.

### این در کدام دوره است؟

هم زمان با مشروطه و بعد از آن؛ اصلاً یکی از دلایل برکناری احمدشاه عدم موافقت او با ساختن راه آهن شمال به جنوب و همچنین عدم موافقت او با قرارداد ۱۹۱۹ است. لذا رضاخان وقتی که آمد همه پروژه قرارداد ۱۹۱۹ را (یعنی آن چیزی که انگلیسی ها به دنبال آن بودند که عبارت بود از تأمین امنیت انتقال ارزان نفت به انگلستان) برای انگلیس تأمین کرد. مسئله دیگری که رضاخان برای انگلیسی ها

تأمین کرد ساختن راه آهن شمال و جنوب است و این راه آهن شمال و جنوب برای انگلستان و برای غرب یک فرصت استراتژیک ایجاد کرد. در چه زمانی؟ درست در زمانی که انگلیس می خواهد در رقابت بین المللی جنگ در اروپا به کمک روسیه علیه آلمان بیاید. چرا؟ چون می خواهد آلمان را در باتلاق روسیه دفن بکند و این اتفاق افتاد؛ در حالی که ما اینجا وجه المصلحه قرار گرفتیم بدون آن که اصلاً نفعی در این ماجرا داشته باشیم. ما در جنگ جهانی دوم چه نفعی داشتیم؟ چه نقشی داشتیم؟ حالا افرادی امثال آقای زیبا کلام به دنبال تطهیر غرب اند! دنبال آن اند که به اصطلاح ثابت بکنند که آنها خیلی خوب، مرتب و تمیز بودند.

**اینجا از سوی برخی غرب پرستان مثل آقای زیبا کلام، ادعایی مطرح می شود که نگاه ایرانیان به غرب در این دوره نگاه مثبتی بود! این ادعا چقدر به واقعیت نزدیک است؟**

نگاه و دید ایرانیان نسبت به غرب در این زمان مثبت نبود، بلکه این نگاه و جریانی که فکر می کرد (این جریانی خاص است) راه پیشرفت ما از راه تبعیت خطی از غرب می گذرد مثبت بود و این جریان در دوران انقلاب مشروطه خصوصاً از مجلس دوم و سوم به بعد به قدرت رسید و مجلس را در اختیار گرفت. حتی قوانین غرب گرایانه ای که در زمان رضاشاه اجرا می شد اینها ایده رضاخان نبود بلکه اینها ایده تقی زاده و حزب «اجتماعیون» و «عامیون» بود که در دوره دوم مجلس، در مجلس تشکیل شده بود و حالا اقتضای سیاست انگلستان این شد که بعد از جنگ جهانی اول، آیا بیایند قرارداد ۱۹۱۹ یا همان قرارداد تحت الحمایگی را اجرا کنند و در ازای این قرارداد تحت الحمایگی پول از خزانه انگلستان یا درآمدهای انگلستان آوردند و خرج افسرهای انگلیسی و خرج مأموریت هایی که اینجا صورت می گرفت بکنند، یا اینکه یک راهی را برگزینند که نه تنها آن هزینه را ندهند بلکه در ایران هزینه های قبلی هم که داشتند را صفر کنند. مثلاً اینها برای تداوم امنیت انتقال نفت به غرب در ایران ارتش تشکیل دادند (پلیس جنوب). یازده هزار نفر نیروی پلیس جنوب اعم از انگلیسی، ایرانی، هندی در پلیس جنوب کار می کردند و انگلستان مجبور بود حقوق و هزینه های آنها را بدهد، حالا یا از نفت یا از جای دیگر.

در واقع وظیفه حفظ این امنیت را به عهده رضاخان و ارتش شاهنشاهی سپردند. پول اش را هم از جیب ملت ایران دادند و شرکت نفت، آن پول را گذاشت در جیب خودش.





آقای دکتر یک تعبیری از شما شنیدیم به این مضمون که انگلیسی‌ها همیشه یک دزدی کثیف انجام می‌دادند، این حرف متعلق به شماست، منظور از دزدی کثیف چیست؟ مگر دزدی تمیز هم داریم!؟

شیوه عمل انگلیسی‌ها (غربی‌ها هم این طوری بودند) در طول تاریخ این بود که مثل کلاهبردارهای خیلی حرفه‌ای که شما را دعوت می‌کنند به رستوران به شما ناهار می‌دهند و شما ناهار می‌خورید فکر می‌کنید دعوت این آقا هستید بعد می‌بینید صورت حساب برای شما صادر می‌شود یعنی شما تشکر کردید ناهار خوردید فکر کردید که این آقا شما را دعوت کرده بعد در ازای ناهاری که خوردید یک امتیازی به طرف مقابل دادید می‌بینید در آخر صورت حساب را شما باید بپردازید!

انگلیسی‌ها وقتی که اینجا نفت را کشف کردند، منابع فراوانی به دست آمد، پول عظیمی برای انگلستان تولید شد. این پول که به دست آمد طیف زیادی از سران حکومتی در ایران را اینها استخدام کردند وقتی اسناد خانه سدان<sup>۱</sup> منتشر شد معلوم شد نخست‌وزیر، وزیر خارجه، وزرا، نمایندگان مجلس تا مقامات زیادی از دربار و دیگران، همه از شرکت نفت انگلیس حقوق می‌گرفتند. چرا حقوق می‌گرفتند؟ برای اینکه منافع شرکت نفت در ایران تداوم پیدا بکند. بعد می‌بینیم که نخست‌وزیر گردن کلفتی مثل رزم آرا، مثل مومی در دست شرکت نفت قرار گرفت. پس عملاً شرکت نفت بر ایران حکومت می‌کرد؛ همچنان که شرکت هند شرقی در هندوستان حکومت می‌کرد. اینجا شاهد این هستیم که از نفت ما پول در آوردند، مقامات ما را با نفت ما خریدند و در تصاحب بخش‌های دیگری از بازار کشور باز انگلیسی‌ها از این

۱. ریچارد سدان تحصیلکرده آکسفورد، در سال ۱۹۳۳ وارد شرکت نفت گردید. اولین سمت او در دستگاه توزیع نفت در عراق بود. ایشان در سال ۱۹۳۹ پس از شش سال خدمت در عراق به اداره توزیع نفت در آبادان منتقل شد. زمانی که در سال ۱۹۴۳ نقشه کمک به روسیه اجرا می‌گردید به تهران آمد و در مرکز فروش نفت شروع به کار نمود. وظیفه اصلی سدان علاوه بر تأمین منافع انگلیس در مورد نفت ایران، جمع‌آوری اسناد و پرونده‌سازی با هدف حفظ منافع دولت انگلیس در ایران بود. (اسماعیل رائین، اسناد خانه سدان، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸، ص ۳۷-۳۶).

پس از شکست مذاکرات میان دولت ایران و انگلستان در خصوص نفت، در اوایل تیرماه ۱۳۳۰، مدارکی از منزل ریچارد سدان، نماینده شرکت نفت در تهران کشف گردید. ریچارد سدان در پوشش نماینده شرکت انگلیس و ایران شبکه‌ای عظیم، مقتدر و مجهز از جاسوسان را سازماندهی کرده بود و آنچنان فعال بود که خانه ایشان رسماً به عنوان شعبه‌ای از اداره اطلاعات انگلیس شناخته می‌شد.

اسناد به دست آمده، حکایت از مناسبات پنهانی شرکت نفت با برخی از مقامات ایرانی از جمله سناتورها، وزرا، مسئولین درجه اول کشور، روزنامه‌نگاران، نمایندگان مجلس... و فعالیت‌های جاسوسی آنان برای انگلیس داشت. (سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۴۰۱-۳۹۷).

افراد استفاده کردند. این رندی سیاسی و رندی تجاری که کلاهداری بین‌المللی و یکی از کثیف‌ترین روش‌های اقتصادی در دنیا است را انگلیسی‌ها علیه ملت ایران و سایر ملت‌ها اعمال کردند و بعداً آمریکایی‌ها این روش را تداوم بخشیدند. لذا ما در این عمل لطمات بسیار سنگینی را دیدیم؛ اموالی که فروختیم، نفتی که فروختیم، بخشی از این نفت به صورت بسیار محدود به کار مردم ما آمد، و عمده‌ای از آن صرف هزینه نجاست‌خواری‌های مقامات سیاسی شد که به این پول‌های کثیف دست می‌بردند.

**آقای دکتر از دوره مشروطه تا انقلاب اسلامی، از افراد متشخص و مشهور، کسانی بودند که منتقد جدی غرب باشند؟ در دوره مشروطه، بعد مشروطه و زمان پهلوی اول و دوم؟**

بله، بین مشاهیر از چهره‌های قاجاری مثل مشیرالدوله پیرنیا، مستوفی‌الممالک را دارید بعد، مرحوم مدرس، حتی در مواردی قوام‌السلطنه، خود دکتر مصدق یکی از مشهورترین این چهره‌هاست. دکتر مصدق در قانون ساختن راه آهن شمال و جنوب می‌گوید هر کس به این قانون رأی بدهد به وطن خیانت کرده و خائن به کشور است. بعد در دوره محمدرضا ما شاهد منتقدان جدی غرب در ایران هستیم. لذا مثلاً آقای کاشانی و چهره‌های مذهبی مثل آقای شیخ عباس‌علی اسلامی هر کدام از اینها در یک حوزه منتقد بودند. مثلاً عباس‌علی اسلامی در حوزه آموزش منتقد بود و به این خاطر مدرسه ساخت یا مثلاً شهید نواب. حتی چهره‌های ملی‌گرای جبهه ملی در مواردی منتقد سلیطه غرب‌اند. دکتر مصدق هم در این دوره منتقد است، طیف بسیار گسترده روشنفکران چپ‌گرا حالا چه چپ سنتی، چه چپ اجتماعی، چه چپ سیاسی و فلسفی که حالا در یک دوره‌ای جلال آل‌احمد، خلیل ملکی، ابوالفضل لسانی یا دکتر حسین فاطمی، اینها در این زمره قرار می‌گیرند و همه اینها مجازات‌های سخت را در این روند تحمل کردند و طیف وسیعی از روحانیون حوزه‌های علمیه مثل علامه طباطبایی یکی از منتقدان جدی غرب در باب فلسفه می‌باشد اصلاً ایشان آمد برای نوشتن فلسفه‌ای ضد فلسفه غرب. خودش هم می‌گوید که من آدم برای پاسخ به شبهات فلسفه غرب.

در اینجا چهره‌های مختلفی در نقد تفکر فلسفه غرب تربیت شدند و گسترش پیدا کردند. به اعتقاد من شاخص‌ترین اینها امام است. اما در کنار ایشان آقای سید محمد





خوانساری است؛ کسی که علیه انگلستان فتوای جهاد داد و علیه آنها جنگید. دست بر قضا در ایران یکی از محبوب‌ترین چهره‌هاست، چهره‌ای که مستجاب‌الدعوه است؛ نماز باران مشهورش که بالأخره جهان اسلام را در آن زمان تکان داد. او جزو منتقدین جدی غرب است. آیت‌الله صدر جزو منتقدین جدی غرب می‌باشد. یا امام موسی صدر که در دهه سی به لبنان رفت. یا مرحوم شهید بهشتی در سال ۳۳ یا ۳۴ کتاب حکومت اسلامی را می‌نویسد و جزو منتقدان حوزه است و همچنین آقای مطهری، اسناد سدان نشان می‌دهد که او مخالف سیاست‌های غرب و پیرو کاشانی بود.

**آقای دکتر به نظر شما آقای زیباکلام در کتابش با عنوان غرب چگونه غرب شد می‌نویسند شهید مطهری غرب‌ستیزی نمی‌کرد، این سخن دلیلی هم دارد؟**  
دلیلش بی‌سوادی آقای زیباکلام است به طور مشخص.

### چطور؟!

آقای شهید مطهری در کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* اصلاً تفکر تاریخ‌نگاری مستشرقین غربی در ایران را به طور مستقیم هدف قرار داده و به شدت آن را نقد کرده و در نقد چنین تفکری تاریخ‌نگاری غربی در ایران را رد کرده است. در کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ایشان همزمان هم تفکر فلسفی غرب، هم تفکر سرمایه‌داری و هم تفکر فلسفی غرب کمونیست را مورد نقد قرار داده است. در کتاب شرح منظومه باز شاهد این نقد تفکر فلسفی غرب در آثار شهید مطهری هستیم. در کتاب *علل گرایش به مادیگری*، ایشان به شدت این موضوع را هدف قرار داده و تفکر ماده‌گرایی غرب را در اینجا آماج حملات خود گرفته است. در کتاب *اسلام و مقتضیات زمان* به دفعات غربی‌ها را هدف قرار داده است و بزرگ‌ترین قهرمانی که در تاریخ اسلام و شیعه در دوره معاصر، آقای مطهری از آن با عظمت یاد می‌کند شخص تیپو سلطان است؛ مردی که قهرمان جنگ با انگلستان است.<sup>۱</sup>

۱. سلطان فتحعلی خان بهادر مشهور به تیپوسلطان، پادشاهی شیعه‌مذهب در هند بود که سال‌ها با استعمارطلبی انگلیسی‌ها جنگید و در برابر آنها مقاومت نمود. انگلیسی‌ها که در اهداف استعمارطلبی خود بزرگ‌ترین مانع را تیپوسلطان می‌دانستند جهت از بین بردن ایشان اقدام به توطئه نمودند و با متحد ساختن امیران و راجه‌های مناطق مختلف، تیپوسلطان را محاصره کردند و پس از نبردی طولانی ایشان را به شهادت رساندند. از اقدامات بسیار ارزشمند تیپوسلطان تلاش جهت اتحاد کشورهای اسلامی و منطقه برای مبارزه با انگلیس بود. او در این راستا، برای ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار نیز نامه نوشت اما وی پاسخ منفی به تیپوسلطان داد. (شریف‌النساء انصاری و محمد مهدی توسلی، «تیپوسلطان» (فارسی). *دایره‌المعارف اسلامی*. پایگانی شده از نسخه اصلی در ۹ مهر ۱۳۹۰. بازبینی شده در ۹ مهر ۱۳۹۰).





شهید مطهری در فضای حاکمیت غرب‌زده‌های مسلح به ساواک (و موساد و MI6) در ایران، غرب را نقد می‌کند نه در فضایی آزاد... یعنی شش‌لول‌بندهایی که غرب‌زدگی بر ایران حاکم کرده بود و همراه با انواع و اقسام شیوه‌های شکنجه بعدها کاپیتولاسیون را بر کشور ما تحمیل کردند... این اتفاق چیز کمی نیست!

چه کسی گفته آقای مطهری غرب‌ستیزی نکرده است؟! شما در کتاب حق و باطل آقای مطهری و همه کارهایی که ایشان به عنوان طاغوت از آن یاد می‌کند به اصطلاح همه اینها تعبیر و تفسیر غرب هست و دست بر قضا ایشان کتاب حق و باطل را در گروه آموزشی مؤتلفه اسلامی تدریس می‌کرد که این گروه آموزشی مؤتلفه اسلامی یکی از اصلی‌ترین مهره‌های تبعیت از غرب یعنی منصور را ترور می‌کنند و خود آیت‌الله مطهری در این پرونده مشارکت دارد؛ منتها به دلیل اینکه آقای حکمت یکی از شاگردان ایشان باز پرس پرونده بود کمک می‌کند که رد آقای مطهری دیده نشود. برای رژیم پهلوی هم جذابیت نداشت که در گیر واکنش در دستگیری مطهری باشد. آن هم مطهری فیلسوف، فقیه، استاد دانشگاه تهران. اگر اعلام می‌شد ایشان دست داشت، بر مشروعیت رژیم ضربه می‌زد؛ ضمن اینکه آقای حکمت اعمال نفوذ شدیدی در این مسئله به نفع آقای مطهری انجام داد.<sup>۱</sup>

مادر این دوره توده‌ای‌ها را داریم که با افکار مارکسیسم در حال غرب‌ستیزی هستند. آیا اسلام‌گراها از جمله شهید نواب صفوی، شهید مطهری، علامه طباطبایی، امام راحل و پیروان این افراد با طیف بسیار گسترده، در مبارزه با غرب افکار مستقلی داشتند یا در مبارزه با غرب از جریان چپ و توده‌ای‌ها الهام گرفتند؟

یک مثالی بزنم: پیش روی شما یک خرس بزرگ به نام خرس خاکستری یا خرس گریزلی هست. از خرس گریزلی، هم شما می‌ترسید، هم یک کمونیست می‌ترسد، هم یک یهودی می‌ترسد. چرا وقتی که همه ترسیدیم بیاییم بگوییم چون آن یهودی ترسید، یا یک کمونیست ترسید، پس ترس ما بی‌نتیجه و بیهوده است. هر چند خرس گریزلی متعلق به سرزمین آنهاست و متعلق به ایران نیست و احياناً بچه‌های آنها را نخورده ولی بچه‌های ما را خورده!

۱. دکتر توکلی در مورد شخصیت شهید مطهری در کتاب شخصیت‌شناسی تاریخ معاصر نکاتی را بیان کردند که خوانندگان محترم می‌توانند به آن رجوع کنند.



غرب با ما جنگید؛ سرزمین مان را تصرف و تجزیه کرد؛ منابع کشورمان را غارت کرد؛ بچه‌های ما را کشت؛ در ساواک اصول و فنون و شیوه‌های شکنجه را آموزش دادند و ابزار شکنجه را فروختند؛ لذا وقتی ماجرای هفده شهریور پیش آمد، کارتر (رئیس جمهور وقت آمریکا) شورای امنیت ملی آمریکا و وزارت خارجه آمریکا به جای اینکه محمدرضا را در این ماجرا تقبیح کنند محمدرضا را تشویق کردند. بعد از این ماجرا ۲/۵ میلیارد دلار قرارداد جدید فروش سلاح ضد شورش با محمدرضا بستند و پولش را هم از ما گرفتند. حالا بگوییم چرا توده‌ای‌ها ترسیدند؟! علت ماجرا این است که در ماجرای امپریالیسم و آنچه در راه رشد سرمایه‌داری مطرح بود و غارت‌گری‌های امپریالیسم، کسی که برای اولین بار به نقد سرمایه‌داری به طور جدی در خود غرب پرداخت، مارکس بود. مارکس و انگلس به انتقاد پرداختند و بعد از آنها لنین. اینجا کاری که کمونیست‌ها انجام دادند به نقد و تحلیل سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم پرداختند. اگر مارکس و لنین شیوه‌های غارت امپریالیسم را تبیین کردند ما آن شیوه‌ها را با گوشت و پوست خودمان لمس کردیم.

### منظور از «ما»، اسلام‌گراهاست؟

ما شرقی‌ها؛ ما کشورهای تحت سیطره. چرا داستان غرب‌ستیزی را فقط داستان اسلام‌گراها می‌بینیم؟ مگر این مبارزه گسترده‌ای که در اندونزی صورت گرفت ما اسلام‌گراها و ایرانی‌ها آنجا حضور داشتیم؟ مگر جنگ گسترده‌ای که در الجزایر علیه فرانسوی‌ها صورت گرفت ما آنجا حضور داشتیم؟ مگر مبارزه گسترده‌ای که به غارت عظیم و تجاوز سرزمینی که به سرزمین فلسطین صورت گرفت و فلسطینی‌ها آواره شدند و مجبور شدند با همه نماد تمدن غرب بجنگند ما آنجا حضور داشتیم؟ آنها تجاوز کردند اصلاً تمدن غرب از دیرباز همیشه با تجاوز سرزمینی گره خورده است. اگر قدرت داشتید می‌توانستید جلوی آن را بگیرید و اگر قدرت نداشتید آنها بر شما سیطره پیدا می‌کردند. مثلاً اسکندر به ایران حمله کرد و ایران را گرفت؛ سلوکی‌ها چند صد سال بر ایران حکومت کردند. بعد تازه می‌بینید پیامبر وقتی ظهور کرد غربی‌ها بر سرزمین‌های وسیعی از آسیای جنوب غربی که امروزه خاورمیانه نامیده می‌شود مانند شام، اردن، فلسطین، لبنان حکومت دارند و دست بر قضا مسلمانان و پیامبر، اینها را بیرون می‌کنند. خوی و خصلت تمدنی غرب در طول تاریخ خوی تجاوزگری است؛ خوی تصاحب و تملک دیگران بوده. حالا اگر کسی مانند

حزب توده نظام برده‌داری یا نظام سرمایه‌داری یا نظام غارت انسان توسط انسان را در کارخانه‌های قدرت‌های سرمایه‌داری در غرب تجزیه و تحلیل کرد و ما هم آن را فهمیدیم محکومیم؟! یا اگر یک جایی نقدی به غرب صورت گرفت که ما هم دست بر قضا در آن حوزه به دشمن مشترک اشکالی گرفتیم، ناشی از تبعیت ما از حزب توده است؟! این بحران سفسطه در تفکر، خصوصاً در تفکر سیاست‌زده غربی جامعه غرب پرست ایران، متأسفانه بسیار جدی است و از این جهت آقای زیباکلام سفسطه را خیلی زیاد مورد استفاده قرار می‌دهد.

**در مورد شخصیت‌های غرب سستیز، برخی از افراد جبهه ملی را نام بردید؛ افرادی مانند مرحوم بازرگان هم در جبهه ملی حضور داشت. ایشان قبل از انقلاب چه نگاهی در مورد غرب داشت؟ ایشان غرب‌ستیزی می‌کرد؟**

نگاه منفی به غرب در ایران تکامل پیدا کرد؛ از طرفی چون حکومت تابع غرب بود، تابع انگلستان و آمریکا بود و مواجهه ما به طور جدی‌تر با انگلستان و رژیم پهلوی بود، ما هنوز به یک خط سیر بسیار جدی در مواجهه با قدرت آمریکا و غرب نرسیدیم. مهندس بازرگان اولین کسی است که می‌رود در شرکت نفت تا شرکت نفت را از دست انگلیسی‌ها و اقتصاد غرب خلع بد بکند اما این کفایت نمی‌کند. به طور طبیعی چون حسب قانون، خلع بد صورت گرفته بود و چون قانوناً نفت ملی شده بود اینها با وسایل مسالمت‌آمیز رفتند اما به محض اینکه قرار شد نفت مال ایران باشد تمام کارگران و مهندسان نفتی در شرکت نفت (چهار هزار آدم‌اند) همه اعتصاب کردند و شرکت نفت را تعطیل کردند و همین آقا اولین رئیس شرکت نفت فقط به اندازه مصرف داخلی نفت توانست تولید بکند و انگلیسی‌ها اجازه ندادند ما نفت صادر کنیم و کاری در این مسیر انجام بدهیم؛ این مواجهه‌ای که دکتر مصدق دارد در لاهه، در شورای امنیت و اسناد وابستگی مقامات ایرانی را به شورای امنیت ارایه می‌کند که چطور شرکت نفت انگلستان سخترانی می‌نویسد برای شاپور بختیار که به عنوان نماینده کارگران ایرانی در سازمان بین‌المللی کار صحبت بکند و او حرف شرکت نفت را منعکس می‌کند نه کارگران ایرانی را؛ این متن را دکتر مصدق ارایه می‌کند. بعد مهندس بازرگان در مواجهه با نمایندگان سیاسی غرب در ایران سال‌ها زندانی می‌شود و وقتی که شاه در ایران کودتا کرد بازرگان یکی، دو تا سفر را به مشهد برای سخترانی می‌رود.





مرحوم بازرگان در مشهد علیه پهلوی می‌گوید: «مه فشانند نور و سگ عوعو کند»؛ این را درباره شاه می‌گوید و این کودتای امریکایی‌ها در ایران است. اما واقعیت این است که اینها در این زمان احساس نمی‌کردند که می‌شود با این خرس گریزلی پنجه در پنجه شد. ملت ایران آن قدر شجاع نشده بود و توان این مواجهه با امریکا را نمی‌دیدند و امریکا با زور آمد مسلط شد؛ با اسلحه، کودتا، فرمانداری نظامی، اعدام، تیرباران و با امکانات ساواک خیلی‌ها را خفه کردند. می‌خواهم پرسیم چه مواجهه‌ای باید کرد؟ چه کار باید کرد؟ مثلاً می‌گویند بازرگان اسلحه نکشید. سازمان مجاهدین خلق یکی از سازمان‌هایی است که عمده اعضایش از شاگردان مهندس بازرگان هستند. اصلی‌ترین هدف‌های شاگردان مهندس بازرگان مبارزه با امپریالیسم، مبارزه با انگلستان، اسرائیل و امریکاست. دیگر چه کار باید می‌کردند؟ هیچ وقت بازرگان آنها را به خاطر این عمل سرزنش نکرد.<sup>۱</sup>

با این پیش‌فرض‌ها و مقدماتی که فرمودید می‌توان گفت که شما معتقدید مردم ایران یک نوع آگاهی کامل به غرب و ماهیت غرب داشتند که به تبع آن در اوایل انقلاب علیه امریکا و غرب شعار می‌دادند و استکبارستیزی می‌کردند و این صرف یک شعار ساده نبود. می‌توان چنین ادعایی کرد؟

بله؛ وقتی که مدرن‌ترین بخش‌های شبه‌صنعتی کشور ما در خدمت اقتصاد غرب می‌باشد، امریکا در ایران از چوپان تا خلبان کشور ما را در اختیار خودش داشت و منافع آنها را هدف قرار داده بود. نظام کشاورزی کشور را از بین بردند، ذائقه جامعه ایران انواع و اقسام غذاهای اروپایی، پنیر و روغن هلندی، شیر خشک دانمارک تا به اصطلاح گوشت نیوزلندی شد. جالب اینکه کارشناسان نیروی هوایی ما که عمدتاً در امریکا آموزش دیده بودند اعلام کردند که ما می‌توانیم ۲۹۰ هواپیمای «اف ۱۵» بخریم که شکاری و بمب‌افکن بودند و قابلیت رهگیری داشتند؛ امریکا اینها را به اسرائیل و پاکستان داده بود. اما شرکت «گرومن» برای نیروی دریایی امریکا هواپیمای «اف ۱۴» ساخته بود. این هواپیماها هم بزرگ‌تر بودند، هم بمب‌افکن نبودند، بعد بردش هم صد و پنجاه مایل بود. نیروی دریایی امریکا این هواپیما را

۱. دکتر توکلی در کتاب شخصیت‌شناسی تاریخی معاصر، درباره شخصیت بازرگان و نقش او در تاریخ معاصر و رفتار او قبل و بعد از انقلاب مطالب بسیار مهمی بیان نموده‌اند که خوانندگان محترم می‌توانند به آن رجوع کنند.

نپسندید و روی دست شرکت «گرومن» باد کرد و شرکت در حال ورشکستگی قطعی بود. امریکایی‌ها این را فروختند به ما؛ یعنی رشوه کلانی رد و بدل شد و مقامات ما را ژنرال «سیکو» فریب داد و ما با افتخار رفتیم «اف ۱۴» را خریدیم؛ در حالی که تنها امتیاز «اف ۱۴» داشتن موشک «فونیکس» بود؛ البته می‌توانست از موشک‌های «ساید» و «ایندر» استفاده بکند. «اف ۱۴» را به ما دادند اما موشک‌هایش را ندادند! یعنی چه؟ یعنی یک ماشین هوایی دادند به ما که می‌تواند برود بالا و گشت بزند! وقتی که فرماندهان نیروی هوایی ایران متوجه شدند که موشک‌ها به صورت قطعات منفصله در کالاهای نیروی زمینی آمده و یک‌جا نیست به محمدرضا گفتند و محمدرضا جرئت نکرد این را به امریکایی‌ها اعتراض بکند. گفت فقط بدانید این قطعات منفصله کجاست و این را به امریکایی‌ها منعکس نکنید و حالا نگهداری این هواپیماها چهار تا آدم فنی می‌خواست. شرکت «گرومن» در ازای ۴ نفر، سیصد مستشار به ایران فرستاد؛ مستشاری که حقوق آن چند برابر حقوق سرهنگ خلبان و حقوق سرهنگ خلبانی که چندین برابر حقوق وزیر است.

به نظر شما این سخن چقدر درست است که نه انقلاب اسلامی به دنبال امریکاستیزی، استکبارستیزی، صدور انقلاب، مبارزه با نظام سلطه به رهبری امریکا بود و نه مردم با شاه به علت نزدیکی او با غرب مبارزه می‌کردند؟

این سخن غلط است؛ اتفاقاً مبارزه مردم با شاه به علت وابستگی شاه بود. تصاویری که هست در آن حتی هست لباس شاه را با پرچم امریکا می‌بندند؛ حتی نقاشی‌های دیواری شعار «نه شرقی نه غربی» مردم نشان‌دهنده همین مطلب است. چرا سیاست موازنه منفی در ایران مشتری داشت؟ چرا حتی کسانی مثل شریف امامی هم گاهی مجبور بودند شعارهای شبیه به این بدهند؟ چون جامعه ایران نسبت به غرب تنفر داشت امریکایی‌ها هم بعد از انقلاب ایران را رها نکردند. شما وقتی تاریخ دقیق تصمیم‌گیری‌های امریکایی‌ها در جریان انقلاب را می‌بینید متوجه می‌شوید کسی که تصمیم می‌گرفت در اینجا چه اتفاقی بیفتد کارتر بود نه محمدرضا. پیام‌های کارتر به امام در پاریس این مطلب را روشن می‌کند؛ بیانه‌های اسناد امریکایی‌ها این را ثابت می‌کند. حالا چون کسی چیزی نمی‌خواند چیزی بلد نیست و حراف می‌باشد می‌آید و مدعیاتی این‌چنینی بیان می‌کند. مشکل عمده این است که این آدم چیزی نمی‌خواند اگر چیزی می‌خواند این گونه سطحی صحبت نمی‌کرد.





به نظر می‌رسد با این استدلال شما، ذهن به نوعی تناقض می‌رسد. از یک طرف استدلال می‌کنید جامعه ایران اعم از روحانیون، روشنفکران، اساتید دانشگاه و عموم مردم از امریکایی‌ها متنفر بودند ولی با این حال ما در انقلاب و بعد از آن شاهدیم مردم با اروپاییان و امریکایی‌ها که در ایران زندگی می‌کردند با خشونت برخورد نمی‌کنند. حالا این از بزرگ‌منشی ایرانیان بوده است یا نه، مردم واقعاً از غرب متنفر نبودند؟

در این دوره مستشاران امریکایی که هدف این ماجرا بودند همه فرار کردند و رفتند. چرا نماندند؟ اینها آماج حملات بودند. از طرفی شما اگر با یک امریکایی برخورد می‌کردید بلافاصله اعدام داشتید چرا که کاپیتولاسیون در ایران اجرا می‌شد. این کاپیتولاسیون برای اعضای سفارتخانه‌ها و بقیه برقرار بود. وقتی که انقلاب در ایران گسترش پیدا می‌کند میزان پروازهای خارجی و فرار امریکا از ایران به طور جدی گسترش پیدا می‌کند. اتفاقاً آنها فرار کردند و کسی در ایران نبود؛ تنها سفیر امریکا در ایران ماند، حتی کاردار اولش در ایران نماند؛ اینها از کشور خارج شدند. بله، یک نفر توریست است یا مهمان است، مردم با او برخورد کنند؟ نه، چرا برخورد بکنند؟ مگر مردم ما بی‌تمدن و وحشی‌اند؟! اما چون مستشاران پیشاپیش فرار کرده و رفتند و ترسیدند و میدان را خالی کردند حالا بگوییم چون کسی اینها را نکشیده مردم غرب ستیز نبودند؟! شعار مبارزه با امریکایی‌ها جدی بود. شاگردان مهندس بازرگان افتخارشان کشتن و ترور امریکایی‌ها بود. ترانه‌ای آن موقع ساخته شده بود: «مجاهد پر کینه، سر کوجه کمینه - امریکایی بیرون شو، خونت روی زمین». این ترانه بود در آن زمان و امریکایی‌ها آماج حملات بودند و چون آماج بودند فرار کردند و رفتند. حالا چون مردم ما به دلیل ملاحظه کاپیتولاسیون و به دلیل اینکه اینها خارجی هستند و انقلاب دارد اینها را بیرون می‌کند دست به کشتن امریکایی‌ها نزدند و عقل به خرج دادند باید بگوییم غرب ستیزی نبوده؟! چون قاعده بحث‌ها قاعده بحث‌های سفسطه آمیز است و در قالب سفسطه ارایه می‌شود خیلی از حرف‌ها به صورت سفسطه و شبهه بحث می‌شود.

بعضی آقایان مدعی هستند اسلام‌گرایان بدون غرب ستیزی نمی‌توانند هویت تمدنی، فرهنگی و هستی‌شناسانه انقلاب اسلامی را تعریف کنند. آیا

## اسلام‌گرایان برای ساختن هویت خود باید غرب را تحقیر، مردود، باطل، پست و حیوانی بدانند؟

این ناشی از جهل تاریخی آنهاست. مسئله این نیست که اسلام‌گرایان، غرب را وسیله‌ای برای اثبات هویت خودشان بدانند. مسئله اینجاست که آنها تعلق ذهنی به آن فضا دارند و حقیقت دشمنی غرب را نمی‌توانند ببینند. البته در غرب نوع رفتار با جامعه ایرانی دارای نوعی تلورانس و تفاوت است. یعنی جریاناتی هستند که ممکن است مثل «ویلیام چیتیک» به ما نگاه کنند. شما جریان مستشرقین را نگاه کنید، می‌بینید که چند مدل و الگو از مستشرقین دارید.

بله، ممکن است عده‌ای مثل «هانری کربن»، یا «چتیک» باشند نسبت به ما، اما در آن طرف طیف‌هایی که به طور جدی با ما دشمنی دارند مثل «برنارد لوئیس»، برژینسکی، کسینجر و نیکسون را هم باید دید؛ کسانی که طراح سیاست‌های غرب علیه ما هستند. «برنارد لوئیس» و «ویلیام چتیک» هر دو آمدند درباره اسلام و تشیع مطالعه کردند. الان چه کسی در دنیا آمده داعش را خلق کرده؟ نظام منتهی به خلق داعش توسط چه کسی رهبری شد؟ چرا در آمریکا رسماً رئیس‌جمهور وقت اعلام می‌کند که شما داعش را خلق کردید، شما داعش را به وجود آوردید، اینها ابزار دست شما هستند؟ اگر داعش در منطقه قدرت می‌گرفت و تثبیت می‌شد آیا همین غرب‌گرایان ما، آرامش داشتند؟ اگر ما زودتر تشخیص دادیم که غرب‌گرایان و غرب در منطقه (یعنی پیروان غرب در منطقه) داعش را تشکیل دادند و تشخیص ما هم درست درآمد ناشی از غرب‌ستیزی ماست! نظام عقلانیت در میان اسلام‌گرایان به دلیل پیوند با مرجعیت شیعی و به دلیل پیوند با عقلانیت شیعی، یک نظام عقلانیت بسیار متعالی در جهان امروز است و بسیار فراتر از آن اندازه‌ای است که روشنفکران فکر می‌کنند و اتفاقاً روشنفکران ما نمی‌توانند به آن چیزی فکر کنند که در نظام عقلانیت شیعی جریان دارد، لذا من در کتاب *اربعین* گفتم یکی از چیزهایی که می‌خواهم اتفاق نیفتد و تحقق پیدا نکند این است که روشنفکران ما *اربعین* را نفهمند و غربی‌ها تلاش کردند این *اربعین* را بفهمند. سال گذشته که من رفتم کتاب *اربعین* را بنویسم همزمان یک هیئتی از دانشگاه هاروارد آمد و یک کتاب تحقیقاتی جدی درباره *اربعین* نوشت؛ خیلی از افق‌های مطالعاتی ما با هم مشابهت داشت. سال اخیر چندین گروه از کشورهای مختلف آمدند اما روشنفکران ما در داخل کشور غر





می‌زنند! بزرگ‌ترین اجتماع تاریخ بشری در تاریخ اتفاق افتاده! کجای تاریخ شما سراغ دارید که بیست و هفت میلیون نفر آدم یا کمترین آن هفده میلیون نفر آدم سر یک قصه‌ای در یک زمان معین با دست خالی گرد هم می‌آیند و همه هم‌پذیرایی می‌شوند و همه احترام می‌شوند و هیچ حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتد؟! چرا غرب‌گرایان ما این را نمی‌فهمند؟! «بحران فهم» دارند! مشکل اینجاست. اگر غرب‌گرایان، ما را در غرب‌ستیزی لجوج می‌بینند ناشی از این است که خودشان در غرب‌باوری لجاجت دارند. ما در غرب‌ستیزی لجاجت نداریم اتفاقاً اگر غرب (حالا آمریکا یا انگلیس) تلاش نکنند در منطقه بحران‌سازی کنند ما کاری با آنها نداریم.

الان حدود چهارصد سال است نیروهای دریایی غربی در خلیج فارس هست، آیا نیروی دریایی ما در حوزه سرزمینی آنهاست یا نیروی دریایی آنها در سرزمین ماست؟ آیا غربی‌ها از حضور ما در سرزمین‌های خود احساس ناامنی می‌کنند که ما غرب‌ستیزی می‌کنیم یا ما از بابت حضور ناو هواپیما بر آیزنهاور در منطقه خودمان دائماً باید احساس خطر داشته باشیم؟ وقتی که ناو هواپیما بر با صدها بمب افکن اینجاست من مجبورم موشک بسازم؛ من مجبورم بروم اژدر بسازم؛ من مجبورم بروم الگوی جنگ دریایی متفاوتی خلق کنم که اگر فردا آمریکا خواست کاری بکند در برابر آن بتوانم ایستادگی بکنم. چرا؟ چون من اگر این کار را نکنم تجربه تاریخی به من نشان داده هر جا امریکایی‌ها بدانند که می‌توانند در جنگی به پیروزی برسند در شروع به جنگ تردید نمی‌کنند. من برای اینکه غرب و غربی به من حمله نکند مجبورم دائماً شمشیر تیز کنم و این صدای تیز کردن شمشیرم را به گوش او برسانم. من اتفاقاً شمشیر تیز می‌کنم برای اینکه اتفاقاً مجبور نباشم در اثر تهاجم انسان غربی، غرب‌ستیزی بالاتر و گسترده‌تری بکنم.

**برخی بر عکس کلام شما، می‌گویند رفتارهای امریکا واکنشی به رفتار ماست؛ یعنی ما کارهایی می‌کنیم که امریکا در مقابلش این حرکات را انجام می‌دهد. نظر شما در این باره چیست؟**

داستان در اینجا دست بر قضا عکس این ماجراست. سؤال این است که در سرزمین من مستشار امریکایی بود. آن که مستشار نبود، او یک سرباز امریکایی بود که رفته در ویتنام جنایت کرده، آدم کشته، برای اینکه افسرده نشود به عنوان مستشار او را اینجا فرستادند. حقوق چند برابر به او دادند، به او حق اجازه انواع



استفاده‌ها را دادند. بعد ساواک و همه را مراقب کردند که اینها بیایند در اینجا تفریح بکنند و یک سرزمین را غارت بکنند و بروند.

هواپیمایی مسافربری ما را زدند ما چه کار کردیم؟ ما هواپیمای امریکا را زدیم یا آنها زدند؟! من در مقاله‌ای در همشهری به عنوان «عملیات بدون سند» گفتم سرباز امریکایی، تفنگداران امریکایی در لبنان کشته شدند اینها کجا بودند این سربازان در خاک لبنان بودند در حالی که در بقیه خاک لبنان سربازان اسرائیلی بودند که اینها آمدند برای حفاظت از آن سربازان اسرائیلی. سرباز امریکایی در خاک لبنانی که در اشغال اسرائیل بود آمده، سرباز امریکایی فرانسوی منطقه را اشغال کردند بعد عنصر نظامی که، معلوم نیست کی است سرباز امریکایی را می‌کشد. سرباز برای چه سرباز است؟ برای دفاع از منافع ملی؛ بعد وقتی که کشته می‌شود می‌توانند از دنیا طلب کنند چرا کشته شد؟ تو سرباز فرستادی به اینجا و من راضی نبودم وقتی سرباز می‌فرستی و من راضی نیستم ممکن است سرباز شما کشته شود.

سرباز امریکایی در لبنانی کشته شد که انواع و اقسام گروه‌های مختلف سیاسی از طرف دولت‌های مختلف منطقه در لبنان حضور داشتند. چرا؟ آن محصول استکبارستیزی من است. آن چرا آنجا حضور دارد؟ چرا اسرائیل آمد لبنان را گرفت؟ چرا فلسطینی‌ها را آواره کرد که آنها بیایند در مرز اردن یک ناامنی برای اسرائیل بشوند بعد بخواهند کشتار کنند و...؟!

اینجا داستان، داستان این است که جریان غرب گرا در برابر همه چیزی که غرب می‌گوید او فاقد هویت می‌باشد و جالب‌تر اینکه خود غرب برای اینها هم ارزشی قائل نیست. مثالی می‌زنم: ببینید از بشیر جمیل به امریکایی‌ها، به غربی‌ها و اسرائیلی‌ها نزدیک‌تر هیچ کس در دنیا نبود و نیست. مثلاً «قوات لبنانی» حزب کتائب گردان‌های مسیحی شبه‌مسیحی را سازمان‌دهی کرد برای دفاع از منافع اسرائیل و برای مقابله با مسلمانان‌ها. دولت امریکا و فرانسه همه از این حمایت می‌کردند. ارتش اسرائیل آمد لبنان را گرفت. وقتی که لبنان را گرفتند بشیر جمیل را اسرائیل به عنوان رئیس‌جمهور لبنان منصوب کرد. اینکه رئیس‌جمهور (این روایت جرج بال معاون وزیر امور خارجه امریکا در کتاب *خطا و خیانت* است) در لبنان در یک جلسه‌ای در دریا در یک کشتی به ملاقات آریل شارون و اسحاق رابین می‌رود آنجا بشیر جمیل می‌گوید ما و شما یعنی من به عنوان نماینده دولت لبنان و شما به عنوان نماینده دولت اسرائیل. هم شارون هم رابین به او می‌گویند: ما هستیم؛ شما می‌وجود





ندارد. شما کی هستید که خود را با ما مقایسه می کنید؟ شما نوکر ما هستید. شما، شمای در برابر ما نیستید که آنجا بشیر جمیل به شدت ناراحت می شود و احساس خجالت می کند. توقع نداشت که اینها او را این قدر نوکر بدانند؛ نوکری که سالها برای اینها جنگید ولی او در نوکری خودش مقداری احترام می خواست یعنی به میزان نوکری ای که او کرده آنها به او احترام نکردند. بعد وقتی بشیر جمیل توسط یکی از اعضای حزب قومی سوری کشته شد یک عضو حزب قوم سوری در طبقه پایین دفتر حزب کتائب خانه داشت. اینها جشن گرفته بودند؛ مراسم پیروزی حزب کتائب بود. این آمده خانه خودش را بمب گذاشته (حبیب شرتونی) و تمام رهبران قوات لبنان و حزب کتائب آنجا کشته شدند. مشخصاً آن سوری بود؛ حزب ناسیونالیسم سوسیالیسم. مجازاتش را کی داد؟ اسرائیل اردوگاه صبرا و شتیلا را محاصره کرد؛ در نتیجه هشتصد تا هزار و سیصد نفر را قتل عام کردند. حبیب شرتونی گفت من کشتم گفت دهها بشیر جمیل پیدا بشود من آنها را می کشم. سرش را بلند کرد و هشتاد نفر را هم کشت؛ کسی هم او را مجازات و اعدام نکرد. هشت سال زندان بود؛ دولت سوریه او را آزاد کرد. از این جالب تر اینکه وقتی شما با غربیها با زبان قدرت صحبت بکنید مجبورند در مقابل، جلوی شما کوتاه بیایند. اینجا یک داستان جالب دیگری هم هست. عده ای از عناصر حزب الله در درگیری های منطقه جنوب، عناصر ارتش سعد حداد را می کشند. باز ما از این عناصر غرب گرای داخلی کسی مثل سعد حداد نداریم که به غرب نزدیک باشد. اینها آمدند برای اسرائیل ارتش تشکیل دادند. ارتش جنوب لبنان، زندان خیام را ساختند و تمام این لبنانیها و فلسطینیها که احتمال می دادند مخالف باشند اینها را دستگیر می کردند. اواخر سیصد تا عنصر نیروی نظامی اسرائیلی در جنوب لبنان مانده بودند با سه، چهار هزار قوات لبنانی. جالب اینکه بعضی از اعضای حزب الله در عملیات را دستگیر کردند. هیچ کدام از این افرادی که دستگیر شدند، به خاطر کشتن عناصر ارتش سعد حداد مورد بازجویی قرار نگرفتند و اصلاً سؤال نشده شما برای چه اینها را کشتید.

من با اینها مصاحبه کردم فقط تنها اتهامشان، یک عضویت در تنظیم اربابی علیه اسرائیل بوده، و این که عملیات کردید و دستگیر شدید اما اینکه سربازان ارتش جنوب یا افسران ارتش جنوب را که خدمتگزاران اسرائیل بودند اینها را کشتید به ما ربطی ندارد حالا در چنین فضایی که واقعاً غرب به ما به عنوان پدیده... نگاه می کند ما غرب ستیزیم؟!

سپهبد نجمی نائینی می گوید من شبی (آجودان) نظامی شاه بودم. همیشه ۲۴ ساعت یک نفر افسر ارشد باید در اختیار شاه می بود تا هر سؤال نظامی شاه داشت او جواب بدهد و بلافاصله پیگیر شود و پاسخ بگیرد برای شاه. این ماجرا را احسان نراقی در مصاحبه با مجله مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر می گوید. سپهبد نجمی می گوید در سرای نظامی کشیک بودم که نصف شب شاه آمد. با سرعت دویدم از پله ها آمدم پایین که اعلیحضرت از ماشین پیاده می شود من سلام نظامی بدهم. وقتی شاه خواست پیاده بشود دو، سه سگ دانمارکی که اعلیحضرت داشت به سمت شاه دویدند من هم به حال سلام ایستادم سر پا بودم. اعلیحضرت نشست و شروع کرد به نوازش سگ ها و مشغول سگ ها شد من هم به حالت سلام نظامی ایستاده ام، اصلاً به من نگاه نکرد و با همین سگ ها راه افتاد رفت یک آزاد باش هم به من نگفت؛ بعد شب آمدم در خانه پیش زخم خیلی گریه کردم که من دارم برای کی خدمت می کنم در حالی که او به سگش توجه می کند ولی به من سپهبد توجه نمی کند. خیلی است! الان فرمانده کل سپاه ما تازه سرلشگر است.

من برای اولین بار رفتم بیت، جلسه نزدیکی با مقام معظم رهبری بود. جمعیت ایشان را دوره کرده بودند و ایشان به همه لبخند می زدند و احوال پرسی می کردند. این تفاوت انسان غربی با انسان مؤمن انقلابی است. حالا نپذیرفتن غرب توسط ما ناشی از عدم عقلانیت است یا ناشی از عقلانیت؟! ناشی از درک نادرست انسانیت است یا دست بر قضا ناشی از درک درست و عمیق انسانیت؟!

انسان سیاست مدار غربی به انسان شرقی، به من ایرانی مسلمان یا من شرقی به چشم موجود عقب افتاده ای که باید برود به کولوستوم اش<sup>۱</sup> نقش گلا دیاتور بازی بکند و همدیگر را بکشند و او لذت ببرد (با این چشم به ما) نگاه می کند. اصلاً تفکر نسبت به غرب و ترس از غرب ویژگی خاص اسلام گرایان نیست اما در اسلام گرایان به عقلانیت و بلوغ رسید؛ به قدرت تأثیر گذاری رسید. شما در گذشته در عصر استسباع ایرانی<sup>۲</sup> که ما در برابر غرب دچار استسباع شده بودیم و ترس حداکثری بر وجود ما حاکم شده بود قدرت ستیز نداشتیم قدرت اعتراض نداشتیم الان ما

۱. کولوستوم بزرگترین تماشاخانه در امپراتوری روم بوده است. در کولوستوم، گلا دیاتورها با یکدیگر یا با حیوانات وحشی می جنگیدند و اسباب سرگرمی تماشاچیان خود را (که اغلب از اشراف بودند) فراهم می کردند. برخی اعدام ها (مانند اعدام با رهاسازی حیوانات وحشی) نیز در کولوستوم انجام می شده است.  
۲. شایان ذکر است دکتر یعقوب توکلی، دوره محمد شاه قاجار تا پایان سلطنت احمد شاه را دوره «استسباع ایرانی» می خواند.





وارد عصر اعتلای جامعه ایرانی شدیم؛ وارد عصر شجاعت حداکثری ایران شدیم. طبیعی است که غرب از این ناراحت است و غرب پرستان از آن ناراحت ترند. لذا آنها انسان ایرانی عصر استسباع را می‌خواهند با انسان ایرانی عصر استعلا و عصر توانایی ما مقایسه کنند و این دو با هم جور در نمی‌آید. آنها انسان عصر استسباع را می‌پسندند که در برابر غرب مثل موشی که یک گربه وحشتناک را دیده و از ترس ضربان قلبش افتاده؛ آن انسان را می‌خواهند. حال آن که انسان اسلامی و شیعی عصر انقلاب و عصر استعلا و عصر اعتدال نه تنها در برابر غربی دچار استسباع نیست بلکه انسان غربی دچار ترس و وحشت است هر چند این ترس و وحشت ناشی از سابقه تاریخی خودش است. شما داستان جیمز بیل را بخوانید؛ او متخصص روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه ییل و کارمند برجسته سیا و سال‌ها در ایران بوده. کتاب شیر و عقاب را ببینید. ما می‌ترسیم یا آنها و خودش تحلیل می‌کند چرا این نوع رفتار شکل گرفت. بعد وقتی می‌گوید آقا شما در برخورد ملت ایران مثل ششلول‌بندهایی که به پول‌های کثیف هم دسترسی دارند مثل آدم ششلول‌بندی که دست به پول کثیف دارد بعد می‌گوید شما شاه را طوری اسلحه در اختیارش قرار دادید که مثل اینکه یک آدم مشروب‌خوار دائم‌الخمر را و انبار بزرگ‌ترین کلید شراب‌خانه جهان را در اختیارش قرار بدهید. به خاطر غارت این کار را کردند ما غرب‌ستیزی نکردیم آنها خودشان فهمیدند چه غلطی کردند. اینجا چه بلایی بر سر ما آوردند. از تجربه، از پیشینه کاری که کردند می‌ترسند منتها آنها هم فهمیدند که ما وارد عصر انقلاب و استیلاء شدیم و از عصر استسباع خارج شدیم. ما دیگر انسان عصر استسباع نیستیم. منتهی غرب‌گرایان ما، انسان عصر استسباع را می‌پسندند و می‌خواهند ما را به عصر استسباع برگردانند و این به آسانی تحقق پیدا نمی‌کند.

**با این دید ما تا کجا غرب‌ستیزی خواهیم کرد؟ اگر روزی اینها از تجاوز، استثمار، دخالت در امور کشورها دست بردارند ما با غرب کاری نداریم یا به گفته برخی برای ساختن هویت تا آخر با اینها می‌جنگیم؟**

ما نیاز به جنگیدن نداریم و دنبال سلطه بر دنیا هم نیستیم. غرب هم دیگر نمی‌تواند آن روش را ادامه بدهد. غرب مجبور است دست از سیاست‌های خود بکشد و غرب پرستان هم در دنیا عقلی ندارند که عقلانیت جوامع متوجه آنها بشود. تنها مزیت اینها تکنولوژی غرب است. اما واقعیتی وجود دارد که هم تجربه تاریخی ثابت

کرده است و هم عقل سیاسی در غرب این را اقتضا می کند که حتی اگر افراطی ترین نوع غرب پرستی در کشوری مثل کشور ما حاکم بشود، آنها به هیچ وجه فرصت و مزایای ناشی از رفاقت با غرب را در اختیار غرب گرایان نمی دهند. چرا؟ چون این گذشته تمدنی و خصومت طولانی فیما بین طوری است که غربی ها رضایت نمی دهند که حتی غرب گرایان در ایران قوی بشوند. شما ببینید در ترکیه دولت عثمانی بر خورد جدی داشت و سرزمین های وسیعی را از اروپا تصرف کرد. چند صد سال خصومت فیما بین شان بود نهایتاً عثمانی به دلیل گسترش ادبیات ناسیونالیستی و تحریک اعراب و قومیت های درون سرزمینی از هم پاشید... در ترکیه ترکان جوان بعد آنها آتاتورک به قدرت می رسد. شما در دنیا از آتاتورک غرب گراتر که پیدا نمی کنید. رضاشاه و غرب گرایان داخلی ما به دنبال آتاتورک بودند؛ اینها آتاتورک را به عنوان قبله غرب پرستی می دانستند؛ حتی مجسمه ای از آتاتورک هست که امام می گوید من رفتم دیدم مجسمه آتاتورک دستش رو به غرب است. یعنی آدرس می دهد به سمت غرب. الان هشتاد، نود سال است که جانشینان آتاتورک و آقای اردوغان... (از اینها غرب گراتر در دنیا دارید؟!)- همه تلاش خود را کردند که به جامعه اروپا برگردند و به عضویت آنها در بیایند رضایت ندادند. همه تلاش خود را کردند که اروپا دست از پرونده قتل عام ارامنه بردارد بر نداشتند. اصلاً قانونی در فرانسه هست که اگر کسی کشته شدن ارامنه در ماجرای جابجایی را قتل عام نداند، نسل کشی نداند به مدت شش ماه به زندان محکوم بشود؛ این یک قانون است و هنوز دست نکشیدند. بنابراین آیا فکر می کنید که اگر ما از آنچه غرب ستیزی تلقی می شود دست بکشیم و کاملاً غرب گرا بشویم غرب برای ما مسائل خرده ریزی که فکر می کنیم داریم را حل بکند حل نخواهد کرد. غرب فقط در برابر یک چیز کوتاه خواهد آمد و آن قدرت و عقلانیت و عزت ماست. اگر قوی و قادر و عاقل باشیم در حوزه هایی که توانایی داریم غرب کوتاه می آید. لذا هیچ نظام فکری به تبعیت از غرب در ایران نمی تواند به نتیجه ای که غرب پرستان می خواهند در ذهن مردم جا بیندازند برسد.

اولین کار شما این است که قتل عام نیروهای نظامی تان را بپذیرید. دانشمندان را قتل عام می کنند. مگر عراق را گرفتند دانشمندان را قتل عام نکردند؟! همه را کشتند. کشور عراق را به چه دردی دچار کردند؟ یکی، دو جا صدام تخطی کرد. چرا اجازه ندادند در عراق امنیت برقرار بشود؟ چرا همین الان نمی گذارند؟ ائتلاف



تشکیل داد علیه داعش چرا بمب این ائتلاف را بر سر عراقی‌ها می‌ریزد ولی مواد غذایی‌شان سر داعش؟ این چه پدیده‌ای است؟ به طور جدی عرض کنم جریان غرب پرستی به شدت دچار بحران فهم قضایای تاریخی و فهم قضایای اطراف خودش شده است و این نقص فهم در شرایطی اتفاق می‌افتد که اینها در تلاش‌اند اوج جنتمنی و اوج فهم تاریخی را از خودشان نشان بدهند. درست است که به سمینارهایی چون دائوس می‌روند یا جای دیگر می‌روند و از عقلانیت حرف می‌زنند ولی من «بحران عقلانیت» را در جریان غرب پرستی به شدت عمیق می‌بینم.

